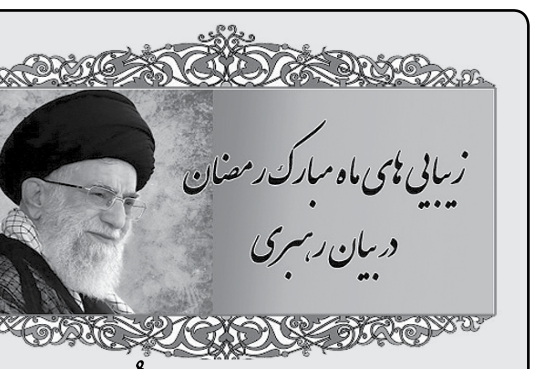

تأثیر فهم قرآن و اُنس با آن در جبران کمبودهای جامعه

انس با قرآن دل‌های ما را با معارف قرآن آشناتر خواهد کرد. هرچه در دنیای اسلام کمبود هست، بر اثر دوری از معارف الهی و معارف قرآنی است. قرآن کتاب حکمت است، کتاب علم است، کتاب حیات است. حیات امت‌ها و ملت‌ها در آشنائی با معارف قرآن و عمل به مقتضای این معارف و عمل به احکام قرآنی است. انسان‌ها اگر طالب عدالتند و از ظلم بیزارند، راه مبارزه با ظلم را باید از قرآن فرا بگیرند. انسان‌ها اگر طالب علمند و به وسیله معرفت و آگاهی و علم می خواهند زندگی را رونق ببخشند و راحت و رفاه را برای خودشان تأمین کنند، راهش به وسیله قرآن نشان داده می شود. انسان‌ها اگر در پی ارتباط با خدای متعال و صفای معنوی و روحی و آشنائی با مقام قرب الهی هستند، راهش قرآن است.

ضعف ما امّت مسلمان، عقب‌ماندگی ما، کج‌رفتاری‌های ما، کج‌تابی‌های ما در مسائل اخلاقی و زندگی، همه اینها ناشی از دوری از قرآن است. ملت‌های مسلمان بر اثر حاکمیت طغیانگران و طاغوت‌ها- که قرآن مخاطبان خود را از طاغوت‌ها برحذر داشته است- خونشان مکیده شد؛ نه فقط خون اقتصادی‌شان، نه فقط منابع حیاتی و معادن زیرزمینی و نفت و امثال اینها، بلکه روحیه ایستادگی‌شان، مقاومتشان، طلب علوّ و عزّت در دنیا هم از ملت‌های مسلمان گرفته شد. ملت‌های مسلمان به فرهنگ خودشان پشت کردند، فرهنگ مادیگری را پذیرفتند. با اینکه بظاهر ما کلمه لااله‌الاالله گفتیم، در طول زمان مسلمان بودیم، امّا فرهنگ غرب و معارف غرب در دل‌های ماها اثر کرد و ماها را از حقایق دور کرد. آن وقت نه فقط اقتصادمان را، عزّت دنیوی‌مان را از دست دادیم، بلکه اخلاق و معالم اخلاقی‌مان را هم از دست دادیم. ما اگر دچار تنبلی هستیم، اگر دچار ضعف و سستی هستیم، اگر دل‌های ما با یکدیگر مأنوس نیست، اگر در میان ما بدخواهی وجود دارد، اینها از آثار فرهنگ تزریقاتیِ تحمیلیِ ضداسلامی و غیراسلامی است.

> **انس با تفاسیری که مراد از آیه را تبیین می‌کنند خیلی لازم است. وقتی حفظ باشد و این انس با تفسیر و تدبّر باشد، همان چیزی که انتظارش در جامعه ما هست، پیش می‌آید یعنی: شکوفائی قرآنی.**

نقش قرآن این است که ما را از لحاظ ماده و معنا اعتلاء ببخشد و این کار را قرآن می کند. کسانی که با تاریخ آشنا هستند، نمونه‌هایش را در تاریخ دیدند؛ و ما مردم این زمان، در زمان خودمان داریم نمونه‌هایش را مشاهده می کنیم. یک نمونه، همین شما ملّت عزیز ایران هستید. شما خیال نکنید در دوران رژیم‌های طاغوتی- چه رژیم پهلوی، چه قبل از آنها رژیم قاجار- ملّت ایران ذره‌ای اعتبار در محیط بین‌المللی داشت؛ نداشت. این استعداد جوشان و متراکمی که در ملّت ما هست، مثل یک گنجینه فراموش‌شده‌ای، مثل گنجی در ویرانه‌ای مدفون شده بود؛ مگر به صورت تصادفی، یک فردی خودش را نشان بدهد، که نشان نمی‌داد. این همه جوان فعّال و پرنشاط و مبتکر و علاقه‌مند به پیشرفت کشور که امروز شما ملاحظه می کنید در عرصه‌های مختلف افتخار می‌آفرینند، عزّت می‌آفرینند، نام نیک برای ملتشان درست می کنند؛جوان‌ها آن روز هم بودند، امّا به خاطر غلبه طواغیت، این حرف‌ها دیگر نبود.

به همین اندازه که ما یک قدم به سمت قرآن، به سمت معارف قرآنی برداشتیم- که آنچه که ما به سمت قرآن حرکت کردیم، واقعاً یک قدم هم بیشتر نیست- خدای متعال به ما عزّت داده است، به ما حیات داده است، به ما آگاهی و بصیرت داده است، به ما قدرت و قوّت بخشیده است. ملّت ما امروز یکی از زنده‌ترین و قوی‌ترین ملت‌های دنیاست. استعداد متراکم و جوشان و آمادگی و مشاهده پی‌درپی پیشرفت‌ها در عرصه‌های مختلف؛ امروز وضع کشور ما اینجوری است. ملت‌های دیگر هم ملّت ما را تحسین می کنند.

امروز با گذشته قابل مقایسه نیست. در گذشته این همه تلاوت کننده قرآن، این همه حافظ قرآن، این همه آشنای با متن قرآن، این همه عاشق و علاقه‌مند به تلاوت قرآن وجود نداشت؛ درحالی که همین کشور بود، همین ملّت بود.

من یادم هست که یکی از قرّاء برجسته مصری -مرحوم ابوالعینین شعیشع- آمده بود مشهد و در مسجد گوهرشاد قرآن تلاوت می کرد، که خیلی هم خوب می خواند. چون جلسه مال اوقافِ آن زمان بود و اوقاف هم برخلاف امروز که الحمدلله سازمان مفتخری است، آن روز سازمان بدنامی بود، بنده با اینکه خیلی شائق بودم تلاوت آن قاری را بشنوم، نمی‌خواستم بروم در آن مجلس بنشینم؛ از دور نگاه می کردم و صدا را می‌شنیدیم. همه کسانی که در آن مجلس شرکت داشتند، گمان نمی‌کنم پنجاه نفر، شصت نفر می شدند. یک عدّه‌ای مأمورین دولتی بودند، یک عدّه هم همین قرّاء معروف مشهدی خودمان بودند.

> **یکی از چیزهائی که می‌تواند تدبّر در قرآن را به ما ارزانی بدارد، حفظِ قرآن است. ما حافظ قرآن کم داریم. من قبلاً گفتم که در کشور ما حداقل باید یک میلیون نفر حافظ قرآن باشند - حالا یک میلیون که عدد کمی است نسبت به این جمعیتی که ما داریم- امّا چون دوستان الحمدلله یک مقدّماتی فراهم کرده‌اند، کارهائی را مشغول شده‌اند و دارند برنامه‌هائی را فراهم می کنند برای اینکه ان‌شاءالله حفظ راه بیفتد ما هم امیدمان بیشتر شده و به جای یک میلیون، می گوییم ان‌شاءالله ما باید ده میلیون نفر حافظ قرآن داشته باشیم.**

امروز این شوقی را که به قرآن در همه‌جا هست، باید زیاد کرد؛ این را باید روز بروز افزایش داد. این تلاوت خوب، صدای خوب، ترتیب مجلس‌آرائی خوب- که بحمدالله می‌بینم این خوانندگان ما در مجلس‌آرائی قرآنی تدریجاً ماهر و مسلط شده‌اند- چیزهای باارزشی است؛ فایده‌اش این است که ما را با قرآن، با معارف قرآنی، با معانی قرآنی آشنا می کند.

تأثیر حفظ قرآن در نزدیک‌شدن به فهم آن

یکی از چیزهائی که می تواند تدبّر در قرآن را به ما ارزانی بدارد، حفظ قرآن است. ما حافظ قرآن کم داریم. من قبلاً گفتم که در کشور ما حداقل باید یک میلیون نفر حافظ قرآن باشند -حالا یک میلیون که عدد کمی است نسبت به این جمعیتی که ما داریم- امّا حالا چون دوستان الحمدلله یک مقدّماتی فراهم کرده‌اند، کارهائی را مشغول شده‌اند و دارند برنامه‌هائی را فراهم می کنند برای اینکه ان‌شاءالله حفظ راه بیفتد، ما هم امیدمان بیشتر شده و به جای یک میلیون، می گوئیم ان‌شاءالله ما باید ده میلیون نفر حافظ قرآن داشته باشیم.

البتّه توجّه داشته باشید که حفظ قرآن قدم اول است. اولاً حفظ را باید نگه داشت. بنابراین حافظ قرآن باید تلاوت‌کننده مستمر قرآن باشد؛ یعنی مرتباً بایستی قرآن را تلاوت کند؛ والّا حفظ از دست خواهد رفت. بعد بایستی این حفظ کمک کند به تدبّر، که اینجور هم هست؛ حفظ حقیقتاً کمک می کند به تدبّر. آنجائی که شما قرآن را تکرار می کنید، حافظید و می‌خوانید، فرصت تدبّر و تعمق در آیات قرآن برای شما پیدا می شود.

انس با تفاسیری که مراد از آیه را تبیین می کنند، خیلی لازم است. وقتی حفظ باشد و این انس با تفسیر هم باشد و تدبّر باشد، همان چیزی که انتظارش در جامعه ما هست، پیش می‌آید یعنی: شکوفائی قرآنی. شما تصور کنید در کشور ما ده میلیون، پانزده میلیون کسانی باشند از مردان و زنان که اینها با معارف قرآن آشنا باشند، ببینید این چقدر باارزش است. آموزش‌های قرآنی را، درس‌های قرآنی را، نصایح قرآنی را، انذارهای قرآنی را، بشارت‌های قرآنی را در ذهن داشته باشند، آنها را مرور کنند، آنها را بر دل خودشان فرا بخوانند؛ اصلاً یک ملّت پولادینی به وجود می‌آید. خوشبختانه زمینه‌هایش فراهم است.

امروز هم عزم و اراده ملّت ما عزم پولادینی است. امّا آن ساخت قرآنی جامعه در آن صورت به دست خواهد آمد، که ما امیدواریم ان‌شاءالله این پیش بیاید. شما جوان‌هائی که با قرآن مأنوسید، اهل قرآنید، اهل تلاوت قرآنید، مشتری تلاوت قرآن از خوشخوان‌ها هستید، یا خودتان جزو آن خوشخوان‌ها هستید، قدر خودتان را بدانید. ان‌شاءالله خدای متعال به شما اجر خواهد داد. شما در حقیقت صفوف مقدّم این حرکت عمومی در جامعه هستید. ممکن است سختی‌اش بیشتر باشد، امّا اجر و ثوابش هم پیش خدای متعال ان‌شاءالله بیشتر است.

*** بیانات در دیدار قاریان، حافظان و اساتید قرآنی**
۱۳۹۰/۵/۱۱

شکوه حلم و مدارا با مردم در سیره امام حسن(ع)

آیت‌الله مکارم شیرازی

مردی از شام به مدینه می آید، تبلیغات سوءِ معاویه علیه علی(ع) و خاندانش در شام غوغا می کند، از مکتب‌خانه و کودکستان، تا مساجد و منابر و نمازهای جمعه، همه‌جا از علی به بدی یاد می شود و عموم مردم بر اثر این تبلیغات، تنفّر عجیبی از علی پیدا کرده اند؛ مرد شامی در مدینه شخصی را مشاهده کرد که به همراه جمعی از مردم در حال عبور بودند، از کسی پرسید: این شخص کیست؟ پاسخ داد: او حسن‌بن علیّ‌بن أبی طالب(ع) است. مرد شامی همین که فهمید او فرزند علی است، به قول معروف دهان را باز کرد و چشم‌ها را بست و در نهایت خشم و بغض هر چه از دهانش در آمد به آن حضرت توهین کرد. حضرت ایستاده و به توهین‌های او گوش می داد! وقتی که سخنان مرد شامی به پایان رسید، امام(با اینکه می توانست با اشاره ای به اصحاب و یاران، او را سخت ادب کند؛ ولی در اوج قدرت چنین نکرد، بلکه به او) فرمود: از قیافه‌ات پیدا است که اهل مدینه نیستی و مسافر می‌باشی و جا و مکانی در این شهر نداری، به منزل ما بیا و میهمان ما باش. درِ خانه ما به روی غریبان باز است، از تو پذیرایی می‌کنیم، اگر قرض داری، بدهی‌های تو را اداء می‌کنیم، اگر دشمنی در تعقیب توست از تو دفاع می‌کنیم، اگر هم طلب عفو و بخشش کنی از خطاهای تو در می گذریم!

مرد شامی که بر اثر خشم و غضب بسان کوره‌ای داغ و سوزان بود، با این برخورد الهی و خدایی امام، تمام خشم و غضبش فروکش کرد، گوئی ظرفی از آب خنک بر روی او ریخته‌اند! او با این برخورد منقلب شد(شاید با خود گفته باشد: خدایا آنچه را می‌بینم در خواب است یا بیداری؟ شخص قدرتمندی که می‌تواند در مقابل این همه توهین و ناسزا مرا مجازات کند، این چه برخوردی است که می کند؟!)[1]

مرد شامی گفت: یا بن رسول الله! لحظه‌ای که شما را دیدم(بر اثر تبلیغات سوئی که در شام شده بود) بدترین مردم در نزد من بودید! ولی اکنون(که این برخورد خوش و غیر منتظره را فرمودید) بهترین مردم روی زمین در نزد من هستید![2و3]

فاصله بین بهترین مردم روی زمین، با بدترین مردم روی زمین، فاصله بسیار زیادی است، ولی امام مجتبی(ع) با یک برخورد صحیح و امر به معروف بجا و روئی گشاده، این فاصله بلند را از بین برد.[4]

ما هم باید از این برخورد درس بگیریم و توجّه داشته باشیم که مخالفان ما دو دسته اند:

۱- خطاکاران و کسانی که بر اثر تبلیغات مسموم و سوء، برخوردهای ناشایست و غیرمناسبی دارند، این دسته را باید با ملایمت و نرمی هدایت و راهنمایی کرد همانند آن مرد شامی که تبلیغات سوء او را دشمن اهل بیت کرده بود و از خطاکاران شده بود و با برخورد مناسب امام، هدایت شد.[5]

۲- خرابکاران، یعنی کسانی که دانسته و از روی علم و آگاهی مخالفت و دشمنی می کنند. تساهل و تسامح و مدارا در اینجا بی‌معنی است، اینجا جای برخورد قاطعانه و قدرتمندانه است.شناخت و جداسازی این دو گروه و سپس برخورد مناسب با هر کدام، کار دقیق و ظریف و لازمی است.[6]

حقیقت حلم و بردباری در کلام امام مجتبی(ع)

از امام حسن(ع) نقل شده که وقتی از حضرتش درباره تفسیر حلم سؤال کردند فرمود: «کَظْمُ الْغَیْظِ وَ مِلکُ النّفْس؛ حلم فرو بردن غضب و تسلّط بر نفس است.»[7] به گونه‌ای که عکس‌العملی نشان ندهد و نشانه آن حسن‌برخورد با افراد و معاشرت بالمعروف است.[8]

بدیهی است سلطه بر نفس و مالکیت خویشتن، سبب می‌شود که انسان در برابر ناملائمات از کوره در نرود و گرفتار خشم و آشفتگی‌ها نشود.[9]

همچنین علوّ طبع و بلندی همت و شخصیت بالا از اموری است که به انسان اجازه نمی‌دهد خشم خویش را آشکار کند و دست به کارهای غیرمنطقی افراد خشمگین کم ظرفیت بزند.[10]

ایمان به خدا و توجه به ذات پاک و صفات او و از جمله حلم خداوند در برابر عاصیان و طاغیان نیز می‌تواند سرچشمه دیگری برای این فضیلت اخلاقی باشد.[11]

علم و عقل و آگاهی بر نتایج مثبت حلم و پیامدهای منفی خشم و غضب نیز عامل دیگری برای پیدایش این فضیلت اخلاقی در وجود انسان‌ها است.[12]

> **با اینکه حلم از فضائل بسیار برجسته و از خوهای شایسته انسانی است ولی مواردی پیش می‌آید که حلم در آنجا پسندیده نیست و این گونه استثنائات در سایر فضائل اخلاقی نیز ممکن است پیدا شود مثلاً در مواردی که حلم و بردباری سبب جرأت و جسارت جاهلان متعصب می‌شود و بر فشار و فساد و عصیان خود می‌افزایند، در اینجا حلم، پسندیده نیست و باید عکس‌العمل مناسبی نشان داده شود تا آنها سکوت کنند.**

با اینکه حلم از فضائل بسیار برجسته و از خوهای شایسته انسانی است، ولی مواردی پیش می‌آید که حلم در آنجا پسندیده نیست و این گونه استثنائات در سایر فضائل اخلاقی نیز ممکن است پیدا شود مثلاً در مواردی که حلم و بردباری سبب جرأت و جسارت جاهلان متعصب می‌شود و بر فشار و فساد و عصیان خود می‌افزایند، در اینجا حلم، پسندیده نیست و باید عکس‌العمل مناسبی نشان داده شود تا آنها سکوت کنند.[13]

در مواردی که حلم و بردباری به زیان جامعه و یا مکتب و عقیده انسان تمام می‌شود در آنجا نیز حلم و سکوت غلط است و نیز در مواردی که حلم نشانه ضعف و ذلت محسوب می‌شود حلم کار خوبی نیست.[14]

نور دیده پیامبر(ص)؛ الگوی حسن خلق مسلمانان

عالی‌ترین دستور معاشرت و برخورد با مردم این‌گونه است که انسان باید در دل دو عقیده داشته باشد:[15] یکی آنکه در معاشرت به هم‌نوع محتاج است زیرا طبعاً اجتماعی آفریده شده و در بقاء خود به آنها احتیاج دارد پس لازم است نرم‌گفتار و خوش‌برخورد باشد، دیگر آنکه نیازمند آنها نیست و باید به خود اعتماد کند و خدا را روزی دهنده بندگان داند. پس نباید تملق و چاپلوسی کند و خود را پیش مردم خوار و زبون نماید؛ بلکه در عین خوش‌روئی و شیرین سخنی عزت نفس و مناعت طبع خویش را باید حفظ کند.[16] حسن خلق به معنی خاص، آن است که انسان با گشاده‌رویی و چهره شاد و زبان نرم و ملایم با مردم روبه‌رو شود و در هر جا و با هرکس با خوش‌روئی برخورد کند و لب‌هایی پر از تبسّم، و کلماتی پر از محبت و لطف داشته باشد. این یکی از فضایل اخلاقی است که در روابط اجتماعی فوق‌العاده مؤثر است.[17] در آیات قرآن و روایات اسلامی و سیره پیشوایان، مطالب فراوانی در زمینه آن فضیلت و این رذیلت دیده می شود که حاکی از اهمّیت فوق‌العاده آن در سرنوشت فرد و جامعه است.[18]

قسمت مهمی از موفقیت پیامبر(صلی‌الله علیه و آله) در پیشبرد اهداف خود و همچنین سایر معصومین(ع) و بزرگان علما و پیشوایان، مرهون همین فضیلت بوده است؛ تاریخ انبیاء و اولیاء و معصومین و به طور کلّی تاریخ رهبران جهان پر است از شواهد زنده این موضوع.[19]

> **حسن خلق به معنی خاص، آن است که انسان با گشاده‌رویی و چهره شاد و زبان نرم و ملایم با مردم روبه‌رو شود و در هر جا و با هرکس با خوش‌روئی برخورد کند و لب‌هایی پر از تبسّم، و کلماتی پر از محبت و لطف داشته باشد. این یکی از فضایل اخلاقی است که در روابط اجتماعی فوق‌العاده مؤثر است.**

داستان برخورد مرد شامی با امام حسن مجتبی که بعد از آن همه دشنام به حضرت با دیدن محبت حضرت به راه راست هدایت شد.[20] نشان می‌دهد در بسیاری از موارد انسان نباید به قول معروف مته لای خشخاش بگذارد و باید گذشت کند و به ایثار روی آورد. لذا الگوی همهٔ مسلمانان امام مجتبی(ع) است که در مقابل همهٔ دشنام‌های آن مرد شامی، در عوض به او مهربانی کرد و سعی نمود حوائج او را برآورده کند و از او بگذرد.[21]

> **داستان برخورد مرد شامی با امام حسن مجتبی(ع) که بعد از آن همه دشنام به حضرت با دیدن محبت حضرت به راه راست هدایت شد، نشان می‌دهد در بسیاری از موارد انسان نباید به قول معروف مته لای خشخاش بگذارد و باید گذشت کند و به ایثار روی آورد. لذا الگوی همهٔ مسلمانان امام مجتبی(ع) است که در مقابل همهٔ دشنام‌های آن مرد شامی، در عوض به او مهربانی کرد و سعی نمود حوائج او را برآورده کند و از او بگذرد.**

ایثار پیرزن و عکس‌العمل پیشوای نیکی و کرامت؟

در یکی از سفرها امام حسن(ع) و امام حسین(ع) و عبدالله بن جعفر از قافله عقب ماندند و در بیابان تشنه شدند، از دور خیمه چادرنشینی جلب توجه آنها را کرد، به سراغ آن آمدند، پیرزن تک و تنهایی در آن دیدند که آنها را سیراب کرد و گوسفندی را که داشت برای تغذیه آنها آماده ساخت و آنها به پیرزن فرمودند اگر به مدینه آمدی به سراغ ما بیا شاید بتوانیم این همه محبّت را تا اندازه‌ای جبران کنیم، مدتی بعد خشکسالی شدیدی در بیابان‌های اطراف مدینه شد به‌گونه‌ای که چادرنشینان به شهرها هجوم آوردند و از مردم درخواست کمک می‌کردند، روزی چشم امام حسن(ع) به همان پیرزن افتاد[22] که در کوچه‌های مدینه تقاضای کمک می کند. حضرت او را صدا زد و از او پرسید به خاطر داری که من و برادر و پسر عمویم در بیابان نزد تو آمدیم و تو بهترین کمک را به ما کردی، پیرزن نیکوکار چیزی به خاطر نداشت، ولی امام فرمود: اگر تو به خاطر نداری، من به خاطر دارم. سپس پول زیاد و گوسفندان فراوانی به او بخشید و او را نزد برادرش امام حسین(ع) فرستاد، آن حضرت نیز عطایای بیشتری به پیرزن داد و سپس او را به سراغ عبدالله بن جعفر فرستادند، او نیز نعمت زیادی به آن پیرزن بخشید و در پایان حدیث آمده است: «صارَتْ مِنْ اغْنَی النّاسِ؛ او یکی از ثروتمندترین مردم شد.»[23]

بزرگداشت و اکرام مؤمن

بدیهی است اسلام اکرام مؤمن را لازم می‌داند، این اکرام گاه با کلام است و گاه با دعوت و یا کمک مالی و یا رفع اختلاف میان مؤمنین و مانند آن. با این حال خداوند متعال فقط به اصل اکرام قناعت نمی‌کند بلکه شاخ و برگ آن را نیز بیان می کند. مثلا در قرآن‌مجید آمده است: اگر به نیازمندی کمک می کنی(و با این طریق به او اکرام می کنی) نباید آن را با منت گذاشتن و اذیت کردن باطل کنی.[24]

در سیرهٔ اجتماعی امام حسن مجتبی(ع) می‌توان اوج اکرام و بزرگداشت مؤمن را مشاهده کرد، لذا در فرازی می‌خوانیم، فقیری خدمت ایشان رسید و دو بیت شعر خواند که مضمون آن این است که در تمام خانه من چیزی که بتوانم آن را حتی به یک درهم بفروشم باقی نمانده است و حتی در چهره من اثر فقر روشن است. فقط یک سرمایه برای من مانده است که آمده‌ام آن را به شما بفروشم و آن آبروی من است. آن را هم نمی‌خواستم بفروشم ولی دیدم که شما مشتری خوبی هستی.

امام به مسئول اموال خود فرمود: ما مجموعاً چقدر داریم؟ او عرض کرد: دوازده هزار درهم. فرمود: همه را بیاور. او عرض کرد: این مخارج سال ماست و چیزی باقی نمی‌ماند. امام فرمود: توکلت به خدا زیاد باشد. او تمام آن اموال را آورد و حضرت همه را به فقیر داد و فرمود: این مال کم را قبول کن و گویا تو چیزی به ما نفروختی و ما هم چیزی از تو نخریدیم.(آبروی تو کاملا محفوظ است و این هم مال اندکی بود که ما در بساط داشتیم.[25]

بر این اساس گاه اکرام مؤمن موجب به مشقت افتادن او می‌شود مثلا مجلس مهمی ترتیب می‌دهند و اصرار می‌کنند که باید در مجلس حضور یابد. یا اینکه در مجلسی در حضور او از او تعریف می‌کنند و او از این کار خوشش نمی‌آید.[26]

از: سایت makarem.ir (با تلخیص)

کریم آل طه
علیه السلام
امام حسن مجتبی (ع):
کسی که در قلبش جز رضا و خشنودی خدا خطور نکند، چون خدا را بخواند من ضامن اجابت دعای او هستم.
کافی(ط-الاسلامیه) ج ۲، ص ۶۲، ح ۱۱

---

۱. آیات ولایت در قرآن، ص: ۱۲۹.
۲. منتهی‌الآمال، ج ۱، ص ۴۱۷.
۳. آیات ولایت در قرآن، ص ۱۲۹.
۴تا ۶. همان؛ ص ۱۳۰.
۷.بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۲.
۸.اخلاق در قرآن؛ ج ۳؛ ص۴۰۳.
۹ تا ۱۱.همان؛ ص۴۰۷.
۱۲تا ۱۴.همان؛ ص۴۰۸.
۱۵.اخلاق اسلامی در نهج‌البلاغه (خطبه متقین)؛ ج ۲؛ ص۴۷۶.
۱۶.همان؛ ص ۴۷۷.
۱۷تا ۱۹.اخلاق در قرآن؛ ج ۳؛ ص۱۳۵.
۲۰ و۲۱. بیانات در درس خارج فقه؛ مسجد اعظم قم؛۱۳۸۷/۹/۱۳.
۲۲. اخلاق در قرآن؛ ج ۳؛ ص۹۴.
۲۳.بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۸؛ اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۵.
۲۴.بقره؛آیهٔ۲۶۴؛ بیانات دردرس خارج فقه؛ مسجد اعظم قم؛۱۳۹۴/۷/۸.
۲۵. بیانات در درس خارج فقه؛ مسجد اعظم قم؛۱۳۹۲/۵/۲.
۲۶. بیانات در درس خارج فقه؛ مسجد اعظم قم؛۱۳۹۴/۷/۸.

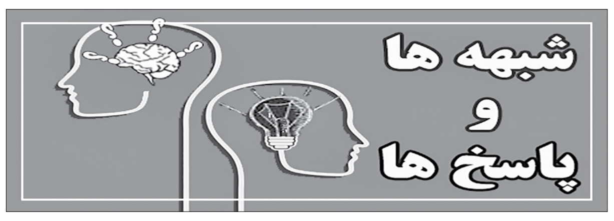

نقش حضرت خدیجه(س) در خنثی کردن محاصره اقتصادی مشرکان

متن شبهه: یکی از انواع جهاد، جهاد با مال است. حضرت خدیجه(س) چگونه جهاد با مال داشت؟ او مگر چقدر ثروت داشت که توانست جهاد مالی کند؟

پاسخ: حضرت خدیجه(س) پیش از ازدواج با پیامبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وآله) به عنوان یک تاجر موفق (و یکی از فعالان اقتصادی) شهرت داشت.[1] در توصیف شخصیت ایشان بیان شده است: «او زنی شریف و بادرایت بود که خداوند خیر و کرامت برای او در نظر گرفته بود. به لحاظ نسب در طبقه متوسط از انساب عرب جای داشت، اما دارای شرافتی عظیم و ثروتی زیاد بود»[2] با این وجود ایشان پیش از بعثت به خاطر خویشاوندی، شرافت و جایگاه حضرت محمد(ص) در بین مردم، امانتداری، خوش‌خلقی و راستگویی ایشان حاضر به ازدواج با حضرت شدند.[3]

حضرت خدیجه پس از بعثت، تمام اموال خود را در راه خدا و پیامبرش صرف کرد تا آنجا که آن حضرت در توصیف مجاهدت مالی ایشان فرمود: «هیچ مالی هرگز به من سود نبخشید آن‌گونه که ثروت خدیجه(س) به من سود بخشید.»[4]

اقدامات حضرت خدیجه در مجاهدت مالی و بخشیدن ثروت خود در راه تعالی اسلام و مسلمانان و همچنین رفع مشکلاتی که از تحریم‌های اقتصادی قریش پدید آمده بود، دلیل این بیان حضرت بود. بیش از هشتاد هزار شتر در کاروان‌های متعدد، اموال تجاری حضرت خدیجه(س) را به مراکز اقتصادی جهان آن روز حمل می‌کردند.[5]

ایشان تمام توان اقتصادی خود را برای کمک به پیامبر و پیشبرد اهداف ایشان هزینه کردند تا آنجا که هنگام رحلت، مالی برای ایشان بجز مالی اندکی باقی نمانده بود؛ چراکه تمام اموالشان را درراه اسلام هزینه کردند.[6]

پیامبر اکرم(ص) به واسطه اموالی که حضرت خدیجه در اختیارشان قرار داده بود، به کمک نیازمندان و مستمندان پرداختند. در طول این دوران، پیامبر با این اموال، بدهی‌های مسلمانان را ادا کرده، اسیران را آزاد نموده و از ناتوانان حمایت می‌کردند. همچنین، به تأمین نیازهای فقرای اصحاب خود می‌پرداختند. بدین‌ترتیب، ثروت حضرت خدیجه(س) نقش محوری و بی‌بدیلی در تقویت بنیان‌های اسلام و حمایت از مسلمانان اولیه ایفا کرد.[7]

نقش خدیجه(س) در دور زدن محاصره اقتصادی مشرکان

مهم‌ترین بخش جهاد مالی حضرت خدیجه مرتبط با سه سال هفتم تا دهم بعثت یعنی محاصره اقتصادی مشرکان مکه در شعب ابی‌طالب بود.

بر اساس گزارش منابع تاریخی، ایشان در طول این دوره، اجناس را چندین برابر قیمت واقعی‌شان خریداری و آن را به محاصره‌شدگان می‌رساند.[8]

به عنوان مثال در این مدت حکیم بن حزام برادرزاده خدیجه(س)، بر شترها، گندم و خرما را حمل می‌کرد و با زحمت و خطر زیاد، آنها را به بنی‌هاشم می‌رساند.[9]

علاوه بر این در موسم حج (ماه رجب و ذی‌الحجه) که رسول خدا و یارانشان می‌توانستند از شعب خارج شوند، مقداری آذوقه و مواد خوراکی تهیه و سپس در دوران محاصره در جهت تأمین معاش محاصره‌شدگان از آن استفاده می‌کردند.[10]

بعد از پایان محاصره شعب ابی‌طالب در رمضان سال دهم بعثت حضرت خدیجه در این دوران بر اثر شدت سختی‌ها و مشکلات از دنیا رفت، اما بخش اندکی از اموال او که بعد از پایان‌یافتن محاصره مسلمانان در شعب، باقی مانده بود در جریان هجرت مسلمانان به مدینه هزینه شد. برهمین اساس نقل شده است که در اثنای هجرت به مدینه، برخی از مسلمانان به‌خاطر تنگدستی و فقر، قادر به هجرت نبودند، اما پیامبر اکرم(ص) به کمک باقی‌ماندهٔ اموال حضرت خدیجه آنان را یاری کردند و بدین‌وسیله توانایی هجرت به مدینه را پیدا کردند.[11]

نتیجه‌گیری

حضرت خدیجه(س) بعد از ازدواج با رسول خدا، همراهی فراوانی با آن حضرت برای دستیابی به اهداف متعالی‌شان داشتند. این همراهی به حدی بود که ایشان نه‌تنها جان خود را در راه دفاع و همراهی با پیامبر اکرم فدا کردند بلکه تمام اموال خویش را در اختیار آن حضرت قرار دادند تا بر اساس مصالح مسلمانان و جامعه اسلامی هزینه کنند.

> **بیش از هشتاد هزار شتر در کاروان‌های متعدد، اموال تجاری حضرت خدیجه(س) را به مراکز اقتصادی جهان آن روز حمل می‌کردند. ایشان تمام توان اقتصادی خود را برای کمک به پیامبر و پیشبرد اهداف ایشان هزینه کردند تا آنجا که هنگام رحلت، مالی برای ایشان بجز اندکی باقی نمانده بود چراکه تمام اموالشان را درراه اسلام هزینه کردند.**

معرفی منبع جهت مطالعه بیشتر

- کتاب «خصائص‌ام المؤمنین خدیجه کبری(س)» نوشته حسین تهرانی، انتشارات طوبای محبت

---

۱. ابن کثیر، البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷/ ۱۹۸۶، ج ۲، ص ۲۹۳؛ ابن سید الناس، عیون الاثر، بیروت، دارالقلم، ط الأولی، ۱۹۹۳/۱۴۱۴، ج ۱، ص ۶۳.
۲. ابن کثیر، البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷/ ۱۹۸۶، ج ۲، ص ۲۹۳؛ ابن سید الناس، عیون الاثر، بیروت، دارالقلم، ط الأولی، ۱۹۹۳/۱۴۱۴، ج ۱، ص ۶۳.
۳. طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، ط الثانیه، ۱۹۶۷/۱۳۸۷، ج ۲، ص ۲۸۱.
۴. طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی، دارالثقافه، قم، چ اول، ۱۴۱۴ ق، ص ۴۶۸.
۵. دانشنامه حضرت خدیجه، مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۲ ش، ص ۱۰۳.
۶. مجلسی، بحار الأنوار (ط- بیروت)، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، چ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۹، ص ۱۶؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۱.
۷. مجلسی، بحار الأنوار (ط- بیروت)، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، چ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۹، ص ۱۶؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت، بی‌تا، ج۱۹، ص ۶۳
۸. طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، انتشارات اسلامیه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۹۰ ش، ج ۱، ص ۱۲۵-۱۲۸.
۹. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، تجزیه و تحلیل کاملی از زندگی پیامبر اکرم (ص)، قم، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۵ ش، ص ۳۴۳؛ ابن‌هشام، السیره النبویه، دارالمعرفه، بیروت، بی‌تا، ج ۱، صص ۳۵۳-۳۵۴.
۱۰. علوی المالکی الحسنی، سید محمد، مناقب خدیجه الکبری، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ج ۱، ص ۲؛ دانشنامه حضرت خدیجه،مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۲ ش، ص ۱۰۷.
۱۱. طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی، قم، دارالثقافه، چ اول، ۱۴۱۴ ق، ص ۴۶۸.

معنای مهر خوردن قلب

هنگامی که نامه‌ای را می‌نویسند و پایان می‌پذیرد، ذیل آن نامه را مهر می‌کنند، به این معنی که دیگر نمی‌توان به آن چیزی اضافه نمود. قرآن می‌فرماید: دل هر کس حکم نامه‌ای را دارد؛ که تدریجا سطوری در آن نگاشته می‌شود اعم از خوب یا بد. ولی به حالتی می‌رسد که این نامه ختم می‌گردد، لاک و مهر می‌شود و دیگر حتی یک کلمه هم نمی‌شود نوشت. برای این‌گونه افراد پیامبر هیچ اثری ندارد و قرآن به رسول‌الله می‌فرماید: دیگر این‌ها را دعوت نکن. نه اینکه از اول دعوت آنها بی‌ثمر شمرده شده باشد؛ بلکه چون آنها انذار شده‌اند، دعوت گشته‌اند و حجت بر آنها تمام شده است، ولی آنها قبول نکردند و کفر ورزیدند و با این کفر ورزیدن و انکار نمودن، دل‌های آنها به این حالت درآمده است. قرآن انسان را موجودی می‌داند که علی‌الدوام در تغییر و تحول است و قلب انسان را که می گویند «قلب»، چون زیر و رو می گردد و البته ناگفته پیداست که مراد از قلب این جسم گوشتی صنوبری شکل طرف چپ بدن نیست، بلکه منظور همان روح و روان انسانی است که هر لحظه‌ای حالت جدیدی به خود می گیرد. پیامبر(صلی‌الله علیه و آله) می‌فرماید: «مثل القلب کمثل ریشهٔ فی الفلات تعلقت فی اصل شجرهٔ یقلبها الریح ظهرا لبطن؛ دل انسان مانند یک پر است که در بیابانی به درختی آویزان کرده باشند که باد آن را دائما دگرگون می کند.»(جامع الصغیر، ج۱ ص ۱۰۲)

مثنوی این حدیث را به نظم درآورده است:

گفت پیغمبر که دل همچون پری است
در بیابانی اسیر صرصری است
باد پر را هر طرف راند گزاف/ گر چپ و گر راست با صد اختلاف

انسان در دو لحظه به یک حالت نیست و بیش از هر چیز تحت تأثیر اعمال خویش است، یک عمل نورانی به او نور می‌بخشد و عمل کثیف ظلمانی نور را از انسان می گیرد و او را تاریک می کند. کار نیک به دل انسان نرمش می‌دهد و او را آماده برای پذیرش اندرزها و حق و حقیقت می‌نماید و برعکس اعمال خلاف فطرت انسانی، قساوت دل می‌آورد و گاهی دل انسان آن‌چنان سیاه می‌شود که قرآن تعبیر می‌کند، کارش تمام شده و بر دل آنها مهر خورده است. به چشم خودش می‌بیند ولی گویی ندیده است، مثل اینکه پرده جلوی چشمش را گرفته است: «و علی ابصارهم غشاوهٔ؛ و بر دیدگانشان پرده‌ای است.» (بقره/ ۷)

> **قرآن انسان را موجودی می‌داند که علی‌الدوام در تغییر و تحول است و قلب انسان را که می‌گویند «قلب»، چون زیر و رو می‌گردد و البته ناگفته پیداست که مراد از قلب این جسم گوشتی صنوبری شکل طرف چپ بدن نیست، بلکه منظور همان روح و روان انسانی است که هر لحظه‌ای حالت جدیدی به خود می‌گیرد. پیامبر(صلی‌الله علیه و آله) می‌فرماید:«دل انسان مانند یک پر است که در بیابانی به درختی آویزان کرده باشند که باد آن را دائما دگرگون می‌کند.»**

*** شهید مطهری- آشنایی با قرآن ۱ و ۲- صص ۱۴۶-۱۴۵**

استفتاء
از رهبر معظم انقلاب اسلامی

وضعیت کفاره روزه به دلیل عسر و حرج

س) من یک فرد جوانم که با خانواده زندگی می‌کنم و امرارمعاشی برای خودم ندارم. از آنجا که چند کفاره روزه به گردن من هست و بیشتر از یک سال از ادا نکردن قضای روزه‌های من می‌گذرد. با وجود نداشتن درآمد مستقل، آیا کفاره روزه، چه کفارات عمدی و چه قضای روزه‌ها در یک سال از من ساقط می‌شود؟

ج) اگر کفاره عذری باشد باید هر زمان ممکن شد پرداخت کنید ولی اگر کفاره افطار عمدی روزه ماه رمضان باشد و هیچ‌یک از سه وظیفه‌ای را که مخیر میان آنها هستید، نتوانید انجام دهید، باید به هر تعداد فقیر که قادرید، غذا بدهید و احتیاط آن است که استغفار نیز بکنید و اگر به هیچ‌وجه قادر بر دادن غذا به فقرا نیستید، کافی است که استغفار کنید، یعنی با دل و زبان بگویید: استغفرالله (از خداوند بخشایش می‌طلبم). در هر صورت قضای روزه‌ها بر شما واجب است و اگر بدون عذر روزه‌ها را قضا نکرده‌اید برای هر روز یک مد طعام (تقریبا ۷۵۰ گرم گندم، نان، آرد یا برنج و مانند آن) به عنوان کفاره تأخیر باید به فقیر بدهید.

خوردن قرص در سحر ماه رمضان

س) در موقع سحر و بدون اطلاع از اذان صبح، قرص‌خوردن چه حکمی دارد؟

ج) به‌طور کلی خوردن قرص از مبطلات روزه است؛ منتها اگر کسی در سحر ماه رمضان بدون اینکه تحقیق کند صبح شده یا نه، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد و سپس معلوم شود که آن هنگام صبح بوده است، باید قضای آن روز را بگیرد ولی اگر با تحقیق و علم به اینکه صبح نشده، قرص خورده باشد و بعد معلوم شود که صبح بوده است، قضای آن روز بر او واجب نیست.

به تأخیر انداختن غسل در سحر

س) چند روز از روزه‌هایم که تعدادش را دقیقاً نمی‌دانم، در شب جنب بودم و غسل را عمداً تا چند دقیقه قبل از اذان صبح به تأخیر می‌انداختم و تیمم بدل از غسل انجام می‌دادم. حکم روزه‌هایم چیست؟

ج)اگر تیمم در وقتی انجام شده است که وقت برای غسل وجود نداشته است، روزه‌های گرفته شده صحیح است اگرچه مرتکب معصیت شده اید و باید توبه کنید.

نیت روزه برای فردا

س) ۱. کسی به دلیل مریضی در شب ماه رمضان، نیت روزه برای فردا نمی‌کند ولی صبح که بیدار می‌شود می‌بیند حالش خوب است و می‌تواند روزه را بگیرد. آیا می‌تواند آن روز را که نیت نکرده بود، نیت روزه کند و آن روز را روزه بگیرد؟ آیا قضا هم باید به‌جا آورد؟

س) ۲. کسی شب تصمیم می‌گیرد به سفر برود، لذا نیت روزه برای فردا نمی‌کند. اگر صبح فردا تصمیمش عوض شود و سفر نرود می‌تواند آن روز را روزه بگیرد؟

ج ۱) اگر از قبل از اذان صبح خوب شده بوده است، بنابر احتیاط واجب باید نیت روزه کند و بعداً نیز روزه آن روز را قضا کند. اگر در اثنای روز ماه رمضان خوب شود، واجب نیست نیت روزه کند و آن روز را روزه بگیرد ولی اگر پیش از ظهر باشد و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، احتیاط مستحب آن است که نیت کند و روزه بگیرد و پس از ماه رمضان باید آن را قضا کند.

ج ۲) بنابر احتیاط آن روز را روزه بگیرد و بعداً نیز آن را قضا کند.